

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در عطف یا استیناف بودن واو در آیه هفتم سوره مبارکه آل عمران است. عمده دلیل مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله بر استیناف بودن واو این است که آیه در مقام بیان تقسیم مردم به دو گروه است و در نتیجه نمی‌توان راسخان در علم را عطف به تعبیر «و ما يعلم تأويله الا الله» دانست.

البته بیان مذکور با توجه به ظاهر قرآن کریم و صرف نظر از روایات است. اما اگر در روایتی معتبر عطف بودن واو مورد اشاره قرار گرفته باشد، تعبداً باید پذیرفته شود.

دیدگاه مرحوم سبزواری (تفسیر مواهب الرحمن)

مرحوم سبزواری قدس سره در رابطه با آیه محل بحث می‌فرماید: مقصود از رسوخ علم، ثبوت و استقرار می‌باشد که رسوخ در علم مانند ایمان دارای مراتب متفاوت است و وجود مبارک رسول گرامی اسلام و حضرات معصومین علیهم السلام در مرتبه بالایی آن قرار دارند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: بلکه نظر برخی مفسرین و ادباء استینافیه بودن واو است به این بیان که جمله «و الراسخون فی العلم» مبتدا و جمله «یقولون آمنا به کلّ من عند ربنا» خبر باشد.

سپس در مقام اشکال به استیناف بودن واو می‌فرماید: ظاهر آیه بیان مدح و ستایش یک گروه یعنی راسخون در علم به صورت خاص است. اما اگر واو را استیناف بدانیم لازم است اوصاف مذکور به کل مسلمانان اعم از عالم و جاهل، بادیه نشین و غیر بادیه نشین و... تعلق داشته باشد.

ایشان در ادامه می‌فرماید: البته ممکن است گفته شود مقصود از راسخون در علم معنای مطابقی آن نبوده و این گروه در مقابل گروه سابق یعنی «اما الذین فی قلوبهم زیغ» قرار دارند؛ یعنی مقصود کسانی هستند که در قلوب آنها زیغ وجود ندارد پس بنابراین شامل تمام مسلمان خواهد شد.

سپس می‌فرماید: اشکال این است که معنای مذکور از سیاق آیه بعید است زیرا منشأ و منبع علم به تأویل نزد خدای متعال و علم موجود نزد راسخون در علم یعنی پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام که ناشی از علم الهی است می‌باشد؛ بنابراین عطف از قبیل عطف خاص بر عام است.<sup>[1]</sup>

نسبت به کلام ایشان چند نکته به ذهن می‌رسد:

**نکته اول:** ایشان قبل از این‌که اثبات نماید واو در آیه برای عطف است فرمود: آیه در مقام مدح گروه خاصی است حال آن‌که معنای مذکور با در نظر گرفتن این فرض است که واو عاطفه باشد؛ همان‌گونه که در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>[2]</sup> چنین است و مقصود از «وَالَّذِينَ آمَنُوا» گروه خاصی می‌باشد نه هر کسی که ایمان آورده‌است.

**نکته دوم:** ایشان فرمود: خلاف ظاهر است که بگوئیم مراد از راسخون در علم کسانی‌که است در قلوب‌شان زیغ نباشد؛ در حالی‌که به نظر می‌رسد چنین نبوده و خدای متعال در ادامه معیار این گروه را نیز ذکر نموده و می‌فرماید: در قلب این افراد علم به این‌که قرآن کریم اعم از محکمت و متشابهات از ناحیه خدای متعال نازل شده رسوخ پیدا کرده‌است.

**نکته سوم:** ایشان می‌فرماید: سیاق آیه عطف است در حالی‌که اصل دعوا عاطفه یا استینافیه بودن واو در آیه می‌باشد و جای تعجب است که مرحوم سبزواری رحمه الله در انتهای می‌فرماید: نزاع عطف یا استیناف بودن واو نزاع بدون فایده است چرا که به نظر ایشان راسخون در علم دارای مراتبی است پس اگر مرتبه بالا مراد باشد واو عاطفه است. اما اگر مقصود تمام مراتب آن حتی مرتبه‌ای که صرفاً می‌گوید قرآن از ناحیه خداوند متعال نازل شده‌است واو استینافیه می‌باشد.

**نکته چهارم:** ایشان فرمود: مقول قول «کل من عند ربنا» تمام مسلمانان هستند در حالی‌که این معنا برخلاف ظاهر آیه بوده و خداوند می‌فرماید کسانی که در قلوب‌شان زیغ وجود دارد فقط به سراغ متشابهات رفته و محکمت را کنار می‌گذارند.

**نکته پنجم:** ادامه آیه و تعبیر «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» نیز مؤید استیناف بودن واو است به این بیان که تعبیر مذکور اختصاص به پیامبر اکرم و حضرات معصومین علیهم السلام نداشته و به این معنا است که خداوند می‌فرماید قرآن کریم مشتمل بر آیات محکم و متشابه است و در حالت طبیعی اولو الالباب به این مسئله منتقل می‌شوند.

به بیان دیگر اگر افراد عقل خود را معیار قرار دهند زمانی‌که خداوند متعال درباره کتاب خود می‌فرماید: در آن آیات محکم و متشابه وجود دارد به این نتیجه می‌رسند که در وهله اول باید به هر دو دسته آیات ایمان بیاورند و در مرحله بعد باید متشابهات را به محکمت که ام الكتاب هستند ارجاع دهند. اما افرادی که در قلوب‌شان زیغ وجود دارد، عقل را کنار گذاشته و هوی و هوس را معیار قرار داده و به مسیر انحراف وارد می‌شوند.

**نکته ششم:** آیات بعد نیز مؤید استیناف بودن واو است به این بیان که تعبیری مانند «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ\* رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»<sup>[3]</sup> به هیچ وجه اختصاص به ائمه معصومین علیهم السلام نداشته و برای همین در قنوت نماز توسط مردم عادی نیز خوانده می‌شود.

اما اگر واو عاطفه باشد باید بگوئیم این آیات اختصاص به راسخون در علم دارد. رسوخ در علم به این معنا است که علم نزد آن شخص ثابت بوده و هیچ وجه از بین نرود؛ مثلاً علم انسان به وجود خود یا فرزندش از این قبیل است، در حالی‌که این تعبیر شامل تمام افراد نمی‌شود.

علامه طباطبائی رحمه الله که مسئله تقسیم مردم در مقابل آیات قرآن کریم بود را ذکر نماید، در رابطه با مؤید دوم ایشان می‌فرماید: این‌که شما گفتید اگر خداوند متعال قصد داشته باشد پیامبر و مؤمنین را در امری شریک قرار دهد ابتدا نام پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را بعد نام خداوند متعال به جهت تشریف آورده و سپس باقی مؤمنان را می‌آورد مواجه با دو اشکال است:

**اشکال اول:** در این آیه نیز نام مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با تعبیر «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ» و ضمیر خطاب ذکر شده‌است، در نتیجه واو عاطفه بوده و آن حضرت و دیگران در تأویل قرآن مشترک هستند.

ظاهراً مدعای مرحوم علامه رحمه الله این است که باید بعد از تعبیر «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» خطاب نسبت به رسول گرامی اسلام وجود داشته باشد، بنابراین اشکال فوق وارد نیست.

**اشکال دوم:** ذکر نام رسول خدا صلوات الله علیه و آله به همراه مومنان در موردی است که آن‌ها در یک امر مشترک باشند، حال آن‌که در آیه محل بحث چنین نیست؛ یعنی تنها راسخان در علم که مقصود از آن پیامبر صلوات الله علیه و آله است ذکر شده و بقیه نیز به تبع ایشان ذیل این تعبیر قرار می‌گیرند نه به دلالت لفظی.

## و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «و المعروف بين المفسرين و جمع من الأدباء أن جملة: وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ مستأنفة، و أن الجملة الاولى مبتدأ و الثانية خبر، فيكون المعنى: أن الراسخين في العلم يقولون: آمنا بالله عزّ و جلّ و أن الآيات كلّها من عند الله تعالى، في مقابل من كان في قلبه زيغ فيتبع ما تشابه منها. و يرد عليه: أن قول: كلّ من عند ربنا، قول عامّة المسلمين، فإنهم يعتقدون بأن القرآن كلّ من عند الله تعالى، بلا فرق بين عالمهم و جاهلهم و أهل البادية و السوق منهم، و سياق الآية الشريفة سياق المدح و الثناء، فيختصّ بقوم خاص، و لا يعمّ كلّ من قرأ القرآن و لا يلتفت إلى مداليل الآيات المباركة و معانيها، فهذا الوجه مخدوش. إلا أن يراد من الراسخين في العلم المعنى السلبي، أي: من ليس في قلبه زيغ و لم يمل من الحقّ إلى الباطل، فيشمل عامّة المسلمين أيضاً، و لا يختصّ بصنف خاص. فيصير معنى الآية المباركة: من كان بصدد الإضلال و الإلحاد يتبع المتشابه، و من لا يكون كذلك يقول: كلّ من عند الله. و هو بعيد عن سياق الآية الشريفة أيضاً. و المنساق من الآية الشريفة أن الجملة معطوفة على الله، أي: لا يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم. و الراسخ في العلم منحصر بسيد الأنبياء صلی الله علیه و آله و من استفاد منه هذا العلم، حيث قال فيه: «اللهم علّمه التأويل»، و عن علي عليه السّلام: «علّمني رسول الله ألف باب من العلم يفتح من كلّ باب ألف باب»، فالجملة ليست مستأنفة بل معطوفة على المستثنى، و يكون من قبيل عطف البعض على الكلّ مثلاً، لأنّ هذا العلم بالنسبة إلى الله تعالى أولاً و بالذات، و بالنسبة إلى سيد الأنبياء ثانياً و بالعرض، فيكون كنسبة علم المتعلّم إلى المعلم، و هذا الوجه هو الظاهر من الآية المباركة، و تدلّ عليه روايات كثيرة، كما يأتي. و إنما أتى بلفظ الجمع تعظيماً و إجلالاً، و ليشمل المصطفى سيد المرسلين و المتّقين، الذي هو في قمة مقام اليقين بالنسبة إلى المعارف الربوبية، و لا فرق بين علمه صلی الله علیه و آله بالتأويل و علمه تعالى به إلا بالاعتبار، لفرض أن علمه بالتأويل من علم الله تعالى، فالفرق بينهما بالمظهر (بالضم) و المظهرية (بالفتح) في مقام التنزيل و التأويل، و لذا صار صلی الله علیه و آله خاتماً لمن سبق و فاتحاً للعلوم و المعارف لمن لاحق، و هذا في الممكنات يختصّ به، فهو الراسخ في علمي التنزيل و التأويل بحقيقة معنى الرسوخ علماً و عملاً. على أن الآية الكريمة ليست بعديمة النظر، فإذا ألقى ملك عظيم خطاباً على رعيّته، و كان الخطاب مشتملاً على محكم و متشابه و تأويل، يكون أخصّ وزراء ذلك الملك أعرف بمتشابهاته و تأويلاته من غيره، فكيف بمقام الرسالة الأحمدية التي هي أتمّ مرآة للمعارف الربوبية؟! مع أنه لا ثمرة لهذا النزاع بعد ما عرفت من أن للتأويل و الغيب مراتب متفاوتة، فبعضها يختصّ به سبحانه و تعالى، و بعضها مستلهم منه

تبارك و تعالى، و محمد صلى الله عليه و آله هو قائد هذا العلم و من تعلّم منه، فلا نزاع في البين على هذا، سواء كانت الجملة مستأنفة أو معطوفة. نعم، يتصوّر النزاع الصغروي في بعض مصاديق الراسخين، و سيأتي في البحث الروائي ما يتعلّق بذلك.» مواهب الرحمن في تفسير القرآن، ج5، ص39 تا 41.

[2]. مائده، 55.

[3]. آل عمران، 8 و 9.